

مردم تکیه کند برای ساختن استحکامات، مردم را از کشاورزی باز داشت و «تعدی و ظلم را به جایی رسانید که پیش از او و بعد از او مثل آن کس نکرد.» (اولیاء الله آملی، ص ۵۵). همچنین گفته اند که یعقوب لیث هنگام لشکرکشی به رویان، درختان مردم را برید و خانه هایشان را سوخت. (همان کتاب، ص ۷۰). چنین برمی آید که در زمان سادات (علویان) تغییرات بسیاری در موضوع مالکیت زمینهای طبرستان پدید آمده باشد، هنگامی که اسماعیل بن احمد سامانی در ۲۸۸ هجری به طبرستان آمد، اسلاک اشراف طبرستان را به صاحبان قدیم آنها بازگردانید، و در آن هنگام، پنجاه سال بود که آن اسلاک را سادات علوی و دیگران غصب کرده بودند علاوه بر این، وی اسلاک زراعتی و اموال غیر منقول رعایا و ضعفا را به ایشان بازگردانید و خود به گرفتن خراج سالیانه قناعت کرد (ابن اسفندیار، ص ۲۵۹). در ولایات جنوبی بحر خزر و نواحی سجاوران، دسته های راهزنان دیلمی پیوسته مایه زحمت و ناامنی بودند (اولیاء الله آملی، ص ۷۱) ... در زمان خلافت هارون الرشید، محمد بن یحیی بن خالد برمکی و برادرش، موسی، که در طبرستان حکومت می کردند، بزور اسلاک مالکان را خریدند (ابن اسفندیار، ص ۱۹۰). لیث بن فضل، که در حدود ۱۹۹ از طرف مأمون به حکومت سیستان منصوب شده بود، در همه نقاط قلمرو خود اسلاک خرید...<sup>۱</sup> همچنین مأمورین سایر نقاط از این قبیل تجاوزات نسبت به مردم محلی روا می داشتند...

مثلا در زمان احمد بن محمد بن اوس، که پدرش او را حاکم چالوس کوچک و کلار کرده بود و او نیز بنوبه خود از سوی سلیمان بن عبدالله بن طاهر به حکومت آمل و رویان و چالوس منصوب شده بود، هر سال سه خراج می ستاندند: یکی برای محمد بن اوس، یکی برای پسر او، و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بود. ظلم احمد و پدرش به جایی رسید که مردم اسلاک خود را فروختند و کسانی که می توانستند جلای وطن کردند (ابن اسفندیار، ص ۲۴-۲۳۳).

هنگامی که یعقوب لیث در دوران سلطنتش (۶۷-۲۵۴) در سال ۲۶۰ به طبرستان حمله کرد و کوشید که آن ایالت را از چنگ داعی به درآورد، خراج دوساله از مردم رویان بستاند. از این رو برای خوردن مردم چیزی باقی نماند. وی خراج دوساله دشت گرد آباد را نیز از مردم گرفت (اولیاء الله آملی، ص ۷)<sup>۲</sup>

به نظر دکتر لمتون:

خراج بیش از اندازه گرفتن و اخاذی کردن و ناامنی در همه جا قاعده کلی بود و البته استثنائاتی هم وجود داشته است و گروهی از حکام برای آباد کردن قلمرو خود، کوششهایی می کرده اند؛ مثلا گردیزی ادعا می کند که عبدالله بن طاهر (در دوران حکومتش ۳۰-۲۱۳) به همه مأموران خود نوشت و به آنان سفارش کرد که با کشاورزان ولایت بخوبی رفتار کنند و برزگرانی را که ضعیف شده بودند تقویت کنند و در جای خود مستقر دارند «که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده

است... و بیداد کردن بر ایشان حرام است.» (زین‌الاحباد گردیزی، چاپ محمد ناظم برلین، ایرانشهر ۱۹۲۸، ص ۸).

در نامه مشروحه که طاهر به پسرش نوشت به وی تاکید کرد که «...حسن ظن به یاران و همراهان و مهربانی به رعیت نباید ترا از جستجو و کنجکاوای در کارها باز دارد و منافعی آن نیست که در طرز کار خدمتگزاران و همراهان بتن خویش مراقبت کنی و رعیت را از مصائب مصون داری و درباره آنچه مایه اصلاح حال وی می‌شود، بیندیشی، بلکه باید رسیدگی به امور خدمتگزاران و برطرف کردن نیازمندیهای رعیت و زدودن رنج، و شفقت به ایشان را بر هر کاری ترجیح دهی و شخصاً بدین امور همت‌گماری... آزمندی را از خود دور کنی؛ چه باید گنجینه‌ها و اندوخته‌های تونیکه و بهره‌زکاران و اصلاح حال رعیت و آبادان ساختن شهرها و رسیدگی به امور مردم و حفظ جان خلق و دادوسی ستم‌دیدگان باشد. و بدان که هرگاه ثروت را در گنجینه‌ها بیندوزد، بهره و سود نمی‌بخشد؛ ولی اگر آن را در راه اصلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان به‌کاد ببرد و بوسیله آن، بار رنج و مشقت را از دوش خلق بردارند، فزونی می‌یابد... بهره رعیت را بطور واقعی و بقدری که امور زندگی و معاش آنان را اصلاح کند، در نظر گیر... به هیچ رو روا نیست بیش از توانایی و طاقت مردم، از آنان خراج گرفت و ایشان را به کاری مکلف ساخت که مایه تجاوز به حق ایشان گردد... بدان که این فرمانروایی، ترا بمنزله گنجور و نگهبان و پاسبان رعیت قرار داده است. و از این رو، زیر دستانت را «رعیت» می‌نامند که تو همچون شبان و قیم آنان هستی. پس باید خراج را از آن قسمت ثروت ایشان بگیری که زاید بر مخارج آنان باشد، در پرداخت آن، دچار دشواری و سختی نشوند. و باید آن خراج را در راه استواری و بهبود زندگی و اصلاح نابسامانیها و ناهمواریهای امور مردم صرف کنی...»<sup>۱</sup>

روش نخستین سلاطین سامانی، نیز نسبت به کشاورزان چندان ناساعد نبود، ولی بطور کلی باید گفت پس از تجزیه خلافت عباسی و استقرار حکومت‌های ایرانی، زمامداران دولتها در اندیشه اصلاح اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم نبودند. غالب حکومت‌هایی که از قرن سوم به بعد، در ایران روی کار آمدند به سپاهیان متکی بودند، و سلاطین برای جلب حمایت و راضی کردن آنها، ناچار بودند املاکی را به نام اقطاع، در اختیار آنها بگذارند.

گاه گردآوری مال الاجاره زمین، به سپاهیان واگذار می‌شد، و از این راه، خللهایی در اسر کشاورزی روی می‌داد.

«معزالدوله (دوران سلطنتش ۵۶ - ۳۲۰) سپاهیان خود را در خانه‌های مردم مسکن داد، و این رسمی بود که او آورد و حاصل این کار اختلالی عظیم بود که در کار کشاورزی پدید آمد. این اقدامات تا حدی، برای این بود که می‌خواستند شکل دائمی پرداخت حقوق سپاهیان را حل کنند... در واقع آل بویه تغییرات بسیاری در مسأله مالکیت زمین پدید آوردند. بنا به گفته مقدسی، آنان خانه و زمین مردم را از چنگشان به‌در آوردند و بسیاری از مردم، بر

۱. همان، ص ۱۱۴.

۲. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین کتآبادی، ص ۵۹۵ به بعد (به اختصار).

خلاف میل خود، ناگزیر به مهاجرت شدند. همچنین احمدین‌ابی‌الخیر زرکوب در شیراز نامه می‌نویسد: «و در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید، از بس فتنه که متعاقب پدید آمد، ملکه‌ها را بازگذاشتند و ترک اسلاک بگفتند، از آن عهد اقطاع پدید آمد و اکثر زمینها دیوانی شد و پیش از آن، اکثر و اغلب زمینها ملک بود. (ص ۲۶). همچنین در تاریخ قم مذکور است که پس از آنکه گیلها و دیلمها قم را تسخیر کردند «دیوانیات» را منسوخ و به جای آن، اقطاع را برقرار کردند. مصادره‌ی اموال مردم از روی هوی و هوس نه تنها در ولایاتی که آل‌بویه حکومت می‌کردند معمول بود بلکه در سایر ولایات ایران نیز متداول بود. نه تنها حکام بلکه هر کس که صاحب قدرت بود، از قدرت خود بهره‌گرفت، و این قاعده‌ای کلی به‌شمار می‌رفت نه استثنایی. در سدارک موجود، مکرر به مسأله غضب اموال اشاره شده است.»<sup>۱</sup>

«در کتاب محاسن اصفهان، بخوابی اوضاع کشاورزان در زمان مؤیدالدوله دیلمی، پس از آنکه اصفهان را تسخیر کرد، اشاره شده است. «عضدالدوله در میان سلاطین آل‌بویه از این قاعده مستثنی بود. وی به ترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیاها و تعمیر سدها کوشید و تازیان بادیه‌نشین را در زمینهای سوات فارس و کرمان مستقر کرد (ابن مسکویه، تجماع الامم، ج ۶، ص ۹۰ به بعد).»<sup>۲</sup>

بندهامیر: بطوری که این بلخی در فلامنامه نوشته است، بند عضدی یا بند امیر همان است که در جهان مانند آن نیست. این سد را عضدالدوله بر روی کر، بست تا بلوک کربال را مشروب نماید. از برکت این سد، هر سال هفتصد هزار خروار غله از بلوک کربال برداشت می‌شد. این سد، که در سال ۳۶۵ بسته شده، از سنگ و ساروج ساخته شده و به قول حمدالله مستوفی، این سد از سدی که شاپور، قیصر روم را ملزم کرد در شوشتر بسازد عظیمتر است.»<sup>۳</sup>

بارتولد می‌نویسد: «هیچیک از سدهای ماوراءالنهر که جغرافیون **سدسازی در ایران** قرن دهم وصف کرده‌اند، قابل قیاس با سد عظیم بند امیر فارس، که عضدالدوله دیلمی بوئی (۳۷۳-۳۳۸) بنا کرده بوده و مقدسی وصف کرده، نبوده‌اند. از میان تأسیسات آبیاری قلمرو دولت سامانیان، تأسیسات رود سرخاب از همه کاملتر بوده است. در فرهنگ جالب توجه «اصطلاحات فنی»، که در خراسان به همت ابوعبدالله خوارزمی تحت عنوان مفاتیح‌العلوم تدوین گشته، بیشتر اصطلاحات... مربوط به آبیاری... راجع به سرو و سدهای سرخاب می‌باشد...»<sup>۴</sup>

«ابن جوزی می‌نویسد: عضدالدوله هنگامی وارد بغداد شد که ویرانی بر آن شهر و اطرافش راه یافته بود؛ زیرا سدها شکسته شده بود و آب به مزارع نمی‌رسید، راههای بغداد ناامن بود. عضدالدوله دزدان را سر جای خود نشاند، سدهای شکسته را از نو بست، به نیرومندان

۱. مالک و زادع در ایران، پیشین، ص ۱۸-۱۱۶ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۱۸ پاویس.

۳. ص ۱۲۲. ۴. آبیاری در ترکستان، پیشین، ص ۱۷ (به اختصار).

دستور داد در هر زمین بیهاصل و خرابی که صاحبی ندارد درخت بکارند. و چند سرای بزرگ را، که به صورت ویرانه‌ای در آمده بود، تبدیل به باغ کرد. نهرهایی که پر شده بود فرمان داد از لو کنند، و در سر راه آنها آسیا ایجاد کردند. برای آنکه زمینهای بایر را دایر کنند، جمعی از پادیه‌نشینان را میان فارس و کرمان سکونت داد تا صحراها را آباد کنند (منتظم، ج ۷، ص ۲۲۴). مسکویه نیز در تجارب‌الاهم از فعالیتهای عمرانی عضدالدوله سخن می‌گوید: وی کسی است که صاحبان اسلاک و اراضی مزروع را وادار کرد در آبادانی سلک و باغ خود بکوشند، و هر کس از آنان، که استطاعت نداشت فرمان داد از خزانه و بیت‌العمال به او قرض بدهند.<sup>۱</sup> متأسفانه همهٔ زمامداران از سیاست عاقلانهٔ عضدالدوله پیروی نمی‌کردند و چنانکه اشاره کردیم، هر صاحب قدرتی بدون توجه به مبانی اقتصادی، اخلاقی، و انسانی به زیردستان خود زور می‌گفت؛ چنانکه در دورهٔ غزنویان، قاضی صاعد در مجلس بارعام مسعود بن محمود، که در نیشابور به سال ۴۲۱ بر پا شده بود... ادعا کرد که در حق میکائیلیان، که خاندانی قدیمند و خود صاعد از آن خاندان برخاسته است، ستمهای بزرگ از حسنک، وزیر غزنویان، و دیگران رفته و از این رو، ایشان از اسلاک خود محروم شده و اوقاف آباء و اجدادشان باطل و سسوخ گشته و از مصرف، سووقف علیه آن بی بهره مانده‌اند. از این رو، از مسعود تمنا کرده که فرمان دهد تا آن اوقاف زنده شود و نفع آن به کسانی که استحقاق دارند برسد. مسعود همچنانکه او خواسته بود فرمان داد، اما دربارهٔ اسلاک شخصی ایشان تصمیمی نگرفت و گفت: دلیل این امر این است که نمی‌داند که حکم امیر ماضی، پدر او در این باره چه بوده است و فرمان داد این موضوع برای تحقیق به دیوان ارجاع شود. از این رو میکائیلیان بدیوان رفتند و خبر دادند که: «کشاورزان و وکلای میکائیلیان) و برزیگران توانگر را و هر کرا باز می‌خواندند، بگرفتند و مالی عظیم از ایشان بستند و عزیزان قوم ذلیل گشتند و بوسهل حقیقت به امیر ماضی، رضی الله عنه، بازگفت و اسلاک ایشان باز دادند.»<sup>۲</sup>

فعالیت‌های کشاورزی در ایران، از دیرباز، بستگی تمام به مساعدت طبیعت داشت؛ نیامدن باران و برف، و تقلیل ذخایر آبی غالباً به بحرانهای اقتصادی منجر می‌شد. ریچارد ن. فرای می‌نویسد: «از اواخر قرن چهارم به گفتهٔ مقدسی، جغرافیای نویسنده مشهور، ساکنین مرو، که شهرت البسه، خوراکی، و گرمابه‌های آن را هیچ شهر دیگری نداشت، با وضع رقت‌باری روبرو شدند. شاید وضع مردم در اثر تحمیل مالیاتها، یا گرانی نرخ حنابله، پایین رفتن سطح آبهای زیرزمینی به‌خواست گراییده است. در سرزمین بخارا، قسمت عمدهٔ آب رودخانه به سوی اراضی دولتی می‌رفت. شاید همین عامل نیز به خرابی وضع کشاورزان عادی کمک کرد. علاوه بر این، در آغاز قرن پنجم، حملهٔ ترکان غز و عیاران و راهزنان، و از بین رفتن باغات و مزارع، به آشفتگی اوضاع اقتصادی مردم کمک کرده است.»<sup>۳</sup> فرای می‌نویسد: در اثر تغییر اوضاع سیاسی، طبقهٔ دهکدگان

۱. علی‌اسمر فتیه، شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۱۴۴ (به‌اختصار).

۲. تاریخ بیعیقی، ص ۴۱-۴۰ و مالک و زادع در ایران، ص ۱۱۸.

۳. بخارا، ترجمهٔ محمود محمودی، ص ۱۵-۲۱۴ (به‌اختصار).

در سراسر ایران و نیز در ماوراءالنهر، رو به انحطاط رفتند. «به سهولت می توان خط سیر افول این طبقه را در طی چندین قرن ترسیم کرد، و اختلاف بارز وضعیت اوایل قرن چهارم را با اواخر قرن هشتم هجری بخوبی نشان داد.

در اواخر قرن سوم هجری، خاندانهای اشرافی دهگانان، در ماوراءالنهر، در دژهایی که در املاک خود داشتند می زیستند، و اداره این املاک مقید به قید و شرطی نبود. تغییر این وضع و تملک املاک و اراضی، تحت قیود و شرایط خاص رسم اقطاع موجب زوال طبقه دهگانان گردید، و بالاخره به انقراض این طبقه انجامید. در قرن هشتم هجری، طبقه اشراف نظامی مغول ترک، به هنگام تابستان، همچون یبابانگردان، در گله چرانیهایی تابستانی با قبایل یا زیردستان خود به سر می بردند، و زمستان را در دربار فرمانروایان، می گذرانیدند. اما طبقه اشراف ایرانی، بر عکس، چون سابق در شهرها زندگی می کردند و بعضی از این خاندانهای اشرافی از نظر آل و تبار خود به دهگان معروف بودند. لفظ «دهگان» نیز خود مدتی عنوان افتخار آمیزی بود تا اینکه بتدریج، این مفهوم را از دست داد و معنی حالیه را به خود گرفت، و به قلعه دار روستایی و کشاورزان ساده اطلاق گردید. بسیاری از دهگانان ایرانی، به سهولت، اربابان جدیدی پیدا کردند و به خدمت فرمانروایان ترک پیوستند، و حتی برخی از آنان، در دوره قراخانیان اقطاعی به دست آوردند... باید مؤکداً یادآوری کنیم که تسخیر ماوراءالنهر به دست قراخانیان، تنها پیروزی نظامی نبود، بلکه سرزمین آسیای مرکزی را به روی مهاجرین ترک گشود... جریان ترک نشین شدن ماوراءالنهر بعد از انقراض سامانیان، چندین قرن طول کشید. مردم با هم در آمیختند، و زندگی اجتماعی صورت دیگر گرفت.

از انقراض سامانیان تا هجوم مغول، دست کم با شش نوع تملک و زمینداری برخورد می کنیم: اول زمینهایی که به دست سلاکین بزرگ و یا کوچک بطور خصوصی اداره می شد؛ اینها خراج زمین را به دولت می دادند و در زمین خود، صاحب اختیار کامل بودند. «املاک خصوصی» فرمانروا، مانند املاک خصوصی، قابل هر نوع نقل و انتقالی بود. نوع دیگر، «املاک دیوانی» بود؛ این قبیل املاک را ممکن بود تحت شرایط خاصی، که همواره یکسان نبود، فروخت، یا بصورت اقطاع به اشخاص واگذار کرد، یا وقف کرد؛ تمام درآمد املاک به خزانه دولت می رفت. عواید املاک موقوفه معمولاً برای نگهداری مسجدی، مدرسه ای، یا بیمارستانی به مصرف می رسید. فقط در ادوار متأخر، وقف کردن ملک برای افراد یا خاندانها افزایش یافت.

«اراضی فئودالی» یا اقطاع قانوناً قابل خرید و فروش نبود. اقطاع پس از سرگ اقطاعدار با به فرد دیگری واگذار می شد، یا جزء املاک دیوانی در می آمد. بالاخره نوع دیگر از املاک وجود داشت که آن را «املاک جماعت» می گفتند که سراتع و باغات میوه اطراف دهات را شامل می شد...»<sup>۱</sup>

ریچارد ن. فرای، ضمن توصیف وضع عمومی بخارا در عهد سامانیان، می نویسد: «در

بعضی از امور عملی مردم قلمرو سامانیان نسبت به زمان خود، متروقیتر بودند. یکی از این موارد، آبیاری و توزیع آب بود، زیرا مسأله آب برای مردم این منطقه، مسأله حیات و سمات بود. شهر مجاور بخارا، یعنی سمرقند، بخاطر شبکه لوله‌های توزیع آب، زبانزد بود و می‌توان تصور کرد که بخارا نیز از این لحاظ، خیلی عقب مانده نبود. شبکه آبیاری در واحه بخارا، توأم با مشکل مسأله حقوق کشاورزان در نحوه استفاده از آب بود. در این دوره، از کاربند استفاده فراوان می‌شد. برنج، گندم، غلات، و انواع پنبه، از محصولات مهم کشاورزی بود. کشاورزی تا حدی متمایل به سرکزیت بود. این تمایل به سرکزیت برای ادامه مبارزه عمومی با ریه‌های بیابان لازم بود. در متون و مآخذ، از گروه‌های عظیم کشاورزانی صحبت به میان آمده است که در مورد آبیاری و بنای دیوار، بطور دسته‌جمعی به کار اجباری می‌پرداختند. در این دوره، به نام مالکینی برمی‌خوریم که خود در منطقه سلکی زندگی نمی‌کنند؛ همچنانکه بعضی از اشراف قلمرو سامانیان، در بغداد یا عراق، خانه‌هایی داشتند، ولی خود در بخارا می‌زیستند.<sup>۱</sup>

بارتولد، دانشمند روسی، ضمن بحث در پیرامون آبیاری در ترکستان، از پیشرفت فن آبیاری و سدسازی در عهد ساسانیان سخن می‌گوید؛ به نظر او، در آن دوره، «فنون رومی به حد کمال رسیده بود، و این اعتلاء چنانکه دانسته است، در زمینه آبیاری نیز تجلی کرده بود، و آبیاری برای برخی از نقاط ایتالیا همان اهمیتی را داشته که در آسیای مقدم حایز بوده... شکی نیست که ساسانیان در تأسیسات آبیاری خویش، از رومیان اهل فن استفاده می‌کرده‌اند. کافی است در این مورد، از «بندقیصر» برکارون یاد کنیم.

فن آبیاری در عهد ساسانیان، نه تنها در بخشهای غربی قلمرو آن دولت بلکه در نواحی شرقی آن؛ یعنی حوزه مرغاب و هیلمند نیز به حد کمال رسید. تأسیسات آبیاری مرغاب، آنچنان تأثیری در اعراب کرده که یکی از نهرهای حفر شده در بصره را در قرن هشتم میلادی به نام «مرغاب» خواندند. آب شناسانی که فاتحان عرب در قرن هفتم میلادی از سیستان به مکه برده بودند در اطراف آن شهر، به کارهای آبیاری پرداختند.<sup>۲</sup>

بطور کلی گفتیم، در دوران بعد از اسلام، طاهر و فرزندش عبدالله (از خاندان طاهریان) و نخستین شهریاران سامانی، و از بین دیالمه، عضدالدوله در مورد کشاورزی و کشاورزان، از سیاست عاقلانه‌ای پیروی می‌کردند. به قول بارتولد: «ساسانیان حافظ قدرت قانون و نظم بودند، و چنین می‌نماید که کشاورزی در روزگار آنان پیشرفت کرده باشد»<sup>۳</sup>، نرشخی می‌نویسد: «در زمان سامانیان»، قیمت «یک جفت» زمین در حوالی بخارا چهار هزار درهم بوده است، و در قرن ششم ارزش آن از میان رفته بوده و بعلت غلبه هرج و مرج و... «بسبب ظلم و بی‌شفقتی بر رعیت» کسی زمین را به رایگان نمی‌خریده است.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۱۰۲-۱۰۱ (به اختصار). ۲. آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۲ (به اختصار).

۳. ترکستان تا حمله مغول، ص ۲۲۶ (به نقل از: حواشی مالک و ذادع در ایوان، ص ۱۱۹).

۴. نرشخی، تادیخ بخارا، چاپ مدرس رضوی، ص ۴۲۷ به بعد (نقل از: همان مآخذ. همان ص).

سیاست بعضی از سلاطین آل بویه نسبت به کشاورزان بعدی خشونت‌آمیز و دور از عدل و انصاف بود که به قول ابوالفضل بیهقی هنگامی که سعود غزنوی در سال ۴۲۱ هجری به قصد خراسان از ری می‌گذشت، مردم گفتند: «اکنون خوش می‌خوریم و خوش می‌خسیم و بر جان و مال مردم و حرم و ضیاع و اسلاک ایمنیم که به‌روزگار دیلمان نبودیم.»<sup>۱</sup>

به نظر دکتر لمبتون: در نخستین سالهای قرن پنجم هجری، تغییرات عمده‌ای در ترکیب اجتماعی و سیاسی سرزمینهای خلافت شرقی پدید آمد. بطور کلی، سپاهیان بر اثر شکستی که در ارکان اقتصاد مالی مملکت افتاده بود قدرت را به دست گرفته بودند و بعنوان «مقطع»، مالیاتی را که می‌بایست عاید خزانه مملکت شود می‌خوردند. آنان علاقه دائمی به زمین نداشتند؛ آنچه بیشتر مورد توجه آنان بود این بود که در کوتاهترین زمان ممکن، از زمینی که موقتاً در تصرف داشتند حداکثر فایده را بگیرند. و این باعث ایجاد مسائل بالنسبه مهم سیاسی و اقتصادی شده بود، و حاصل این امر، چیزی جز هرج و مرج نبود. پیداست که اگر حکومتی می‌خواست قوام و ثبات یابد می‌بایست به حکم ضرورت، راه حلی برای این مسائل بیابد.

در دوره سلجوقی، کوشیدند که این مشکلات را حل کنند؛ اما نه با اتخاذ یک روش اصولاً تازه بلکه بوسیله تعدیل وضع «مقطع»ها، بوسیله ایجاد نظام و ترتیب در روش اقطاع دادن - که تا سالهای متمادی، بارزترین جنبه زمینداری و اداره امور مالیاتی به شمار می‌رفت. کار سلجوقیان در این مورد، از آن سبب مهم است که آنان مسیر ترقی و تکامل روش اقطاع را مشخص کردند و این همان روشی است که در سراسر قرون وسطی معمول بود و تا قرن بیستم میلادی همچنان دوام یافت. بخشیدن زمین بعنوان اقطاع، فی‌حذاتاه بدعت و آیین تازه‌ای نبود؛ این کار در صدر اسلام معمول بود، و فقها می‌خواستند ثابت کنند که روشهای اخیر تیولداری مولود سوابقی است که از قدیم در اسلام وجود داشته است... از روش اقطاع گاهی بعنوان «فئودالیزم» یاد شده و حال آنکه مقتضیاتی که مایه ایجاد و پیشرفت روش اقطاع داری گشته با آنچه هنگام توسعه و تکامل فئودالیزم در مغرب اروپا وجود داشته متفاوت بوده است... نکته جالب توجه این است که تعهد دوجانبه‌ای که در اصول فئودالیزم اروپایی (میان ارباب و رعیت) وجود داشته در روش اقطاع ایران نبوده و چنین رابطه‌ای وجود نداشته است.

به عقیده بکر، مقطعه‌ها، اساساً وظایف نظامی به عهده نداشتند و تنها هنگامی که حکومت متکی به قدرت نظامی «سیلیتاریزم» روی کار آمد، نظامیان با بهره‌جویی از قدرت خود، در روش اقطاع، که سابقاً به وجود آمده بود، اعمال نفوذ کردند (تحقیقات اسلامی، ص ۲۴ به بعد).

به نظر او، روش اقطاع ابتدا بعنوان یکی از روشهای اداری و «بوروکراسی» نضج یافت و سپس مبدل به یک روش «سیستم» نظامی شد. و سبب این امر آن بود که پس از آنکه اقتصاد ملاً دچار شکست شد، نتوانستند حقوق سپاهیان را منظمأ بپردازند و برای این مشکل نظامی،

از این گذشته چون حکومت مرکزی قادر به انجام دادن وظایف عمومی خود نبود، حقوق عامه را به دست افراد متنفذ سپرد و ناگزیر توأم با این اعطای امتیازات، تغییرات اجتماعی نسبتاً فراوانی پدید آمد. نخستین وهله، چنانکه پیش از این بیان کردیم، قدرت مرکزی حق وصول مالیات را به افراد متنفذ سپرد، سپس بتدریج که ضعف قدرت مرکزی آشکار شد، مردم ناچار شدند که برای حفظ اسواول خود، بیش از پیش دست به دامن حمایت متنفذان بزنند، و چون این کار به نوبه خود باعث ازدیاد قدرت متنفذان می شد، این تمایل بر حکومتها غالب می آمد که نه تنها به مقطعه حق وصول خراج را بدهند بلکه خود زمینها را نیز ببخشند؛ و بدینگونه مقطعه فرصت می یافتند که باز هم دامن حمایت خود را نسبت به دیگران وسیعتر کنند. سرانجام، بتدریج که قدرت سیاسی و اجتماعی مقطعه بیشتر می شد، از یک سو، حکومت مرکزی ناچار پیش از پیش به آنان اختیار می داد و از سوی دیگر، روابط آنان با مردم محلی، که در اصل، بر اساس توافق دوجانبه و آزادانه قرار گرفته بود، دگرگون می گشت و با خدمت مردم سنگین تر می شد. در نتیجه بتدریج وابستگی سکنه اقطاع نسبت به مقطعه بیشتر و تبعیت آنان از اینان در امور سیاسی و اقتصادی افزونتر، و اختلاف میان افراد نظامی و غیرنظامی عظیمتر می شد. با اینهمه، بیشک، در هر محلی این اوضاع و احوال تا حد معتناهی فرق می کرده است. دهقانان، بجز در سوادری که به زور و ستم از آنان مال می گرفتند و مجبور به مهاجرت می شدند، همچنان به زراعت می پرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند.

... نقطه اتکای سلجوقیان سپاهیان بودند که از ترکمانان نبودند بلکه از بندگان و آزادگانی بودند که بعنوان سهمترین طبقات اجتماعی، امتیازات طبقه حاکم سابق را به خود اختصاص داده بودند؛ و یکی از این امتیازات، گردآوری خراج بود. به این ترتیب، این عناصر به امور دیوانی نیز آشنایی شدند و هنگامی که قدرتشان فزونی می گرفت خراجی را که متعلق به خزانه دولت مرکزی بود به کیسه خود می ریختند. در آن روزگار، مردم به دو گروه عظیم عشایر و شهرنشین تقسیم می شدند، و این امر شامل حال ترک و تاجیک می شد. مهمترین عناصر ایلی، عبارت بود از ترکمانان... علاوه بر نواحی ایل نشین حدود خراسان، بسیاری از عشایر «شبانکاره» بودند که غالباً مایه آزار سلاجقه و حکام آنان می شدند.

از ترکیب طبقه شهرنشین چندان اطلاعی در دست نداریم؛ خرده سالکان معروف به «دهقانان» همچنان وجود داشتند و در عتبة الکعبه (اثر منتخب الدین بدیع اتابک جوینی) به آنان، بعنوان طبقه ای خاص، اشاره شده است. از روستاییان یعنی بزرگان، بندرت یاد کرده اند. در منشوری که بعنوان محصل خراج مرو صادر شده به روستاییان املاک سلطان (بزرگان اسباب خاص) اشاره شده است. در نامه ای که خطاب به یکی از ولات نوشته اند از بزرگان و صنعتگران بعنوان مردم طبقه سوم یاد شده است. طبقه اول را کسانی دانسته اند که به شاه وفادار بوده و در دربار می زیسته اند، و طبقه دوم را مردم سرکش و آشوبگر خوانده اند.<sup>۱</sup>



در کتاب التوصل الی الترمصل، ضمن تعالیم گوناگون به حاکم جند، در مورد کشاورزان

چنین آمده است:

«... مزارعان و دهاقین را که سبب آبادی عالم و محصل ارزاق بنی آدمند (از مصرف ظلم متجنده و سپاه شاه و بیگار متغلبه) مصون دارد، و آمال ایشان در مصالح زراعت به حصول مقرون گرداند... تا هر کس به اطمینان دل، به زراعت و عمارت پردازد...»<sup>۱</sup> همچنین در قرن ششم هجری، علاءالدین تکش خوارزمشاه، ضمن منشوری که به نام عمادالدین والی «لسا» صادر کرده است، مأمورین آن خطه را به رعایت حال کشاورزان دعوت می کند و از جمله می نویسد: «... و رعایای آن موضع را که بندگان آفریدگار و دعاگویان و بازکشیدگان دولت اویند... به سبکباری... مشمول گرداند؛ چه رعایت در حق درویشان و رعایت جانب ایشان در فطرت عقل مجبول است... و خویشان را به سوز دل بیچارگان و آه سحرگاه مظلومان، هدف تیر بلا نسازد... و نواب را بگوید تا با رعایا به استخراج مالی خارج معاملت، رجوع نسازند و باری که طاقت تحمل شاق آن ندارند، که ولایکلف الله نفساً الا وسعها، بر ایشان نیندازند... مال دیوان به آهستگی حاصل آرند و بی آنکه رعیت از پای بیفتند...»<sup>۲</sup>

سیاست کلی نظام الملک این بود که در کارهای دیوانی و اقطاع و بهره کشی از کشاورزان و سایر امور اجتماعی ضوابطی به وجود آورد و از افراط و تفریط و غارت کردن طبقات محروم جلوگیری کند. در میاستنامه (ص ۱۱۹) می نویسد که اگر در جایی نشان از ویرانی و پراکندگی رعیت مشاهده شد، باید بیدرتنگ در مقام کشف علت بر آیم، و اگر علت و عامل سیه روزی کشاورزان، روش ظالمانه مقطع یا عامل است، او را برکنار کنیم. «تا جهان ویران نشود و کشاورزان پریشان نشوند. در نظر نظام الملک، عقیده قدیم، مبنی بر ترویج کشاورزی اساس اعطای اقطاع التملیک به معنی اصلی بوده است... بتدریج که قدرت امیران فزونی می گرفت این تمایل در آنان پیدا می شد که اقطاع را هودوی کنند... شاید بطور کلی رابطه مقطع با حکومت مرکزی یک رابطه مالی بوده است، اما بتدریج که دستگاه اداری تابع سیاست و قدرت نظامی شد، این تعهد مالی جای خود را به تعهد نظامی داد. احتمالاً در آن دوره، حدود تعهدات نظامی نسبت به نواحی مختلف امپراتوری فرق می کرده است... چنین می نماید که در دیوان اقطاعات، صورتی از عده سپاهیان که مقطعان می بایست آماده کنند ضبط می شده است. از فحوای تاریخی بر می آید که اقطاع، انواع مختلف داشته؛ گاه سلاطین، ناحیه ای را بعنوان ملک شخصی و عطیه به این و آن می بخشیدند تا سر معاشی داشته باشند. در این موارد، مقطع هیچ تعهد و التزامی جز دعاگویی ندارد؛ «گفته اند هنگامی که علاءالدوله کالنجار اصفهان را به ملک شاه تسلیم کرد، گفت: مرا داعیه سلطنتی نیست، اما از وطن ناگزیر است. ولایت مختصر مرا کافیت که اقطاع من باشد و من در آنجا به عبادت مشغول باشم.»<sup>۳</sup>

۲. همان، ص ۹۹-۹۸ (به اختصار).

۱. التوصل، ص ۱۹ به بعد.

۳. احمد کاتب طاهری یزدی، تاریخ جدید یزد، به کوشش امیرج افشار، ص ۶۴.

شاید کسانی که اقطاع شخصی داشتند در پاره‌ای از موارد، از پرداخت خراج معاف بودند؛ مثلاً املاک ضیاء‌الدین، که سنجر او را قاضی استراباد کرده بود، از پرداخت خراج معاف شده بود.

برخلاف اقطاعات دیوانی که تنها از طریق غصب، موروثی می‌شد و بر حسب وراثت یا وصیت به شخصی می‌رسید که یا وارث اقطاع دار بود و یا اینکه از طرف او بعنوان وارث تعیین شده بود، اقطاع شخصی پس از مرگ صاحبش، مطابق احکام ارث در شریعت تجزیه و تقسیم می‌شد. پس از مرگ اقطاع دار، ملک او یا به سهمهای جداگانه قسمت می‌شد یا وراثت آن را مشترکاً تصاحب می‌کردند.

هر چند قسمت اعظم امپراتواری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و بعنوان اقطاع به دیگران واگذار شده بود، با اینهمه در جاهای مختلف، املاک را در بعضی موارد، امیران و دیگران اجاره می‌کردند. در کتب قدما ذکر می‌شود از اینگونه املاک، که در بسطام وری و سرو و کوفه بود، به میان آمده است. بنا به نظریه (تئوری) نظام‌الملک، حتی که مقطع برگردن مردم ساکن اقطاع خود دارد، فقط حق مالی است و دیگر نسبت به زمین و برزگر حق ندارد؛ زیرا سلطان مملکت، بعضی از حقوق مالی را به او تفویض کرده است. نظام‌الملک می‌نویسد:

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو، و چون آن بستند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را بر ایشان سیلی نبود. و رعایا اگر خواهند که به درگاه آیند و حال خویش باز نمایند، ایشان را از آن باز ندارند. و هر مقطع که جز این کند، دستش کوتاه کنند و اقطاع او باز ستانند و با او عتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند. و در جمله، احوال ایشان را بباید دانستن که ملک و رعیت همه سلطان راست، و مقطعان و والیان چون شهنه‌اند بر سر ایشان. با رعیت همچنان باشند که پادشاه با دیگران، تا رعایا خشنود و از عقوبت و عذاب آخرت ایمن باشند.<sup>۱</sup>

اینکه نظام‌الملک می‌نویسد که مقطعان نباید کشاورزان را از تظلم به درگاه سلطان باز دارند، بخوبی نشان می‌دهد که اکثر مقطعه‌ها رعیت را از دادخواهی و رفتن به درگاه سلطان باز می‌داشتند. پاره‌ای از اقطاعات، که در ازای حقوق و سواجب و یا به نام ملک شخصی به این و آن می‌بخشیدند، ظاهراً از مداخله مأمورین دیوانی در امان بود. در منشوری که از طرف دیوان طغرل بن محمد صادر شده است، نوشته‌اند که مأموران دیوانی حق ندارند که وارد اقطاع او (دادبیک) شوند، یا نسبت به آن اقطاع ادعایی داشته باشند. قرائنی در دست است که رعایای املاک اقطاعی، عملاً از آزادی سیر و سفر محروم بودند و غالباً به آنان بیگاری و کار اجباری را تحمیل می‌کردند.

زنگی در یک مورد خاص، از حسام‌الدین تقاضا کرد که عده‌ای از رعایای او را،

۱. سیاستنامه، به تصحیح عباس اقبال، ص ۳۵ (به نقل از، مالک و ذراع در ایران، ص ۱۴۳).

که از شهر موصل به ماردین رفته بودند، باز گرداند. حسام‌الدین در جواب او پیغام داد ما با رعیت بنیکی رفتار می‌کنیم و از آنان بعنوان سهم غلات، عشر می‌ستانیم، و اگر تو نیز چون ما با ایشان رفتار کرده بودی از نزد تو نمی‌رفتند. زنگی دوباره پیغام داد که به‌خواجه خود بگویی که اگر تو یک صدم برگیری، بسیار است تو در ماردین سرگرم لهو و لعبی. اما ما اگر دوثلث برگیریم، در مقابل آنچه در طریق جهاد عهده‌دار شده‌ایم، اندک است از برکت وجود من، روزگاری دراز است که خواهجه تو در ماردین به خوشی و کاسرانی به سر می‌برد؛ و گرنه تا کنون فرنگان آن شهر را تسخیر کرده بودند. اگر رعایا را باز نگردانی، هر رعیتی که در ماردین است به موصل خواهم آورد. - پس حسام‌الدین رعایای زنگی را به موصل باز گردانید!

له‌تلها در میاستنامه بالحنی قاطع و جدی، از مظالم مقطعان نسبت به کشاورزان سخن رفته بلکه غالباً در منشورها و فرامینی که سلاطین سلجوقی به استانداران نوشته‌اند، از آنان خواسته‌اند که جانب حق و عدالت را در مورد محرومترین قشرهای اجتماعی، یعنی کشاورزان، مرعی دارند مثلاً در منشوری که در مورد حکومت گرگان و طبرستان و دهستان و بسطام و دامغان، از طرف سنجر به ملک مسعود صادر شده، محصول دشت و کوه و بر و بحر را به او بخشیده و اختیارات کامل به وی تفویض کرده و به او فرمان داده و توصیه کرده‌اند که: «رکن بزرگتر در ضبط ولایت... تألیف و استمالت دلها (دل‌های رعیت) شناسد»، در این منشور به او گفته‌اند که: «حکام و مقطعان و دیوانیان را تنبیه کند تا بر رعایا حیث نکنند و خراج و اعشار و رسوم دیوانی، چنانکه معین و مقنن باشد، به وقت خویش، به مجامله طلب می‌کنند و به زواید خطاب نرانند.» در منشوری که آن نیز از طرف «دیوان سنجر» بعنوان «رئیس» مازندران صادر شده، به مقطع یعنی تاج‌الدین دستور داده شده که میان حکومت و مردم به عدل و انصاف حکمیت و وساطت کند و نگذارد که «متصرفان» و عمال حکومت (گماشتگان) بر رعایا، و رعایا به یکدیگر تعاول کنند و تا آنجا که ممکن است مانع از تحصیل مطالبات و عوارض زاید شود. اگر به حکم ضرورت ناچار به وضع عوارض شد بنا را بر عدل و انصاف بگذارد و در وضع عوارض، تساوی میان مردم و صاحبان املاک شخصی و «اریاب اسباب» نگاه دارد. وی نباید بار قوی را بر دوش ضعیف بگذارد و نباید توانگر را بر درویش برتری نهد بلکه باید با همه یکسان رفتار کند. علاوه باید در ترفیه رعایا بکوشد. «رؤسا و زعمای» هر ناحیه و روستا باید «منشور از دیوان او خواهند» و بدهی خود (رسوم ریاست) را به او بدهند... بزرگان و کسانی که در املاک زراعتی «مستغلات» به سر می‌برند از بلایا و حوادث (یا پرداخت عوارض زائد) مصون و معاف دارند... در فرمانی که بعنوان رئیس بسطام صادر شده است از او خواسته‌اند که در ترفیه رعایا بکوشد، و چون حفظ مصالح آنان به وی سپرده شده است باید «رسیدگان» را استمالت دهد و به تطف و مراعات بجای باز آرد... و رسوم ناپسندیده براندازد (منتخب‌الدین بدیع

اتابک جوینی، عتبه‌الکتابه، ورق ۱۰۹) ...» از آنچه گفتیم چنین بر می‌آید که مردم تأمین نداشته‌اند، و این نکته از خواص بارز زندگی آنان بوده است. عبور و مرور دائمی قوای مسلح از دهات، و زدوخوردهایی که میان امیران درمی‌گرفت، و دسته‌های سپاهیان بیکار و راهزنانی که دردهات سرسی کردند، به‌پیشانی حال روستاییان کمک می‌کردند. از این گذشته، ترقی مصنوعی قیمت‌ها که گاه اتفاق می‌افتاد، و احتکار کالا از لوازم اجتناب‌ناپذیر چنین اوضاع و احوال بوده است. البته گاه در سراسر امپراتوری یا لااقل در جاهای مختلف، به‌مدتی کوتاه ورق بر-می‌گشته و در سایه قدرت سلطان یا حاکم محل یا مقطع، چند صباحی استیتی حاصل می‌شده است، و مردم می‌توانسته‌اند که از آرامش، و کامیابی نسبی بهره‌مند شوند و به کسب و کار خود ادامه دهند. اوضاع و احوال کشاورزان تا حدی بستگی به شخصیت مأمور محلی داشته است. ظاهراً روستاییان می‌توانستند که اگر ستمی بر آنان رفته بود از حکومت مرکزی دادخواهی کنند. ولی عملاً دادخواه باید راه درازی را پیماید و پس از وصول به مرکز حکومت، باید از موانع و مشکلات بسیاری از قبیل حاجب و دربان و وابستگان حاکم ظالم بگذرد. این گروه غالباً مانع از این می‌شدند که نامه دادخواه به سلطان (که در عدالتخواهی و دادگستری خود او باید تردید کرد) برسد. هنگامی که بزرگان دچار یأس کامل می‌شدند آخرین چاره آنها مهاجرت یا فرار بود.

در عتبه‌الکتابه به یک مورد استثنایی بر می‌خوریم که حاکم یک ناحیه مردی وظیفه-شناس و غیر متجاوز بوده است. چون سخن از تغییر محل مأموریت او به میان می‌آید، مردم دو سه بار نزد منتخب‌الدین (نویسنده عتبه) می‌روند و از او استمداد می‌جویند که در راه ابقاء حاکم عادل به آنان یاری کند (ورق ۸۶-۱۸۲).

در یک مورد دیگر، ظاهراً حاکمی به سلطان می‌نویسد که از یک سوی می‌خواهد رضایت گماشتگان دیوان را به دست آورد و از سوی دیگر آسایش رعایا را نگاه دارد؛ زیرا می‌داند که تحصیل مالیات دیوان واجب است و همچنین صلاح حکومت در این است که به حال درویشان توجه کند؛ و امیدوار است که با جمع منافع طرفین، متصرفان و محصلان خشنود شوند و مالیات بتدریج وصول گردد و رعایا روی آسایش ببینند و رمیدگان به وطن خود بازگردند. در خاتمه نامه می‌نویسد که احوال رعایا را عرض خواهد کرد به امید آنکه عدالت و رأفت شامل حال آنان شود. (ورق ۵۲-۲۵۰).

نامه دیگری از عتبه‌الکتابه نشان دهنده عدم ثبات، بینظمی، و ستمگری هیأت حاکمه در آن دوران است. نویسنده نامه به‌شاه یا یکی از عمال حکومت خطاب می‌کند و می‌نویسد که دهقانان همیشه به «نیک‌رعیتی» مشهور و در گذشته به رنجها و زبانه‌ها مبعی بوده‌اند... و با نواب ولات و مقطعان می‌سازند. اکنون کسی به نام سعدالدین... بعنوان مستوفی آمده است هنگام ورود او مردم شادمان شدند، اما دیوان به او فرمان داده است که به جمع خراج پس افتاده و «توفیر» آن پردازد، و سعدالدین آن مبلغ را وصول کرده، و به «اصحاب حوالات» داده است و رعایا متابعت فرمان کرده‌اند. و اکنون می‌ترسند که حواله دیگری به عهده آنان صادر شود؛ و در این صورت، چون سال برای وصول باقی لم‌الده است ناچار شوند که تردان ناهیت

گویند و نشاید که چنین ناحیتی خراب گردد. کتاب می‌نویسد که مردم را تسکینی دادم و همیقدر خواستم به شاه بنویسم که اگر استمالتی نباشد دهقانان همه از دهات فرار خواهند کرد. با بر افتادن دولت سلجوقیان و ترکنازی دسته‌های تازه‌ای از غزان در خراسان و لواحی مجاور آن سامان، وضع مردم شهری و روستایی آن دیار نا بسامانتر شد و مملکت ویران گردید؛ و مردم شهرنشین و ده‌نشین در معرض تاخت‌وتاز بیابانگردان واقع شدند. در یکی از نامه‌های مندرج در عتبه‌الکتابه که شاید در این هنگام نوشته شده است، نویسنده اشاره به ناپایداری اوضاع کرده. و از خرابی احوال مملکت نالیده و از اختلافات روزافزون میان مردم شکوه کرده و گفته است که آنان جلای وطن می‌کنند. می‌نویسد که جماعتی در صحبت او به لیشابور بودند و تخفیفی در مبلغ خراج - طلب می‌کردند. اما تقاضایشان پذیرفته نشد، و از آن گاه تا کنون بلاهای دیگری مانند تگرگ و سرمای بیموقع و گذر کردن لشکرهای گوناگون و خرابی کاریزها آنان را دچار محنت کرده است. از این رو، وی تمنای تخفیف در مقدار خراج آنان دارد (ورق ۴ - ۲۳۵).

حاصل آنکه، دوره سلجوقیان بزرگ، هم از جهت جنبه عملی و هم از لحاظ جنبه نظری مسأله زمینداری در ایران، یکی از ادوار مهم تاریخ ایران به‌شمار می‌رود، در این دوره شریعت اسلامی را به‌مقیاس وسیع با اوضاع و احوال جدید وفق دادند و هر جا که دیدند جمع میان این دو میسر نیست، شریعت را به‌عقب راندند. پس از غلبه اسلام یک طبقه ممتاز از ایرانیان ساکن ممالک مغلوب، مفهوم حکومت مطلقه سلطنتی را، که در ایران قبل از اسلام رواج داشت، زنده نگاه داشتند. (قطعاً بر اثر نفوذ شریعت اسلام اندک تغییری در آن راه یافت.) پس از ظهور سلجوقیان، این مفهوم حکومت مطلقه پادشاهی با مفهوم حکومت «خان» فرمانروا یعنی خانی که به سلطنت رسیده بود، در هم آمیخت، چنین خانی نه تنها نظراً «فرمانروای مردم به‌شمار می‌رفت، بلکه از حقوق مالکیت سرزمینی که بر آن حکومت داشت برخوردار بود. این حق و حقوقی که مقام سلطنت برای خود قائل بوده گاه باروش و اصول انسانیت‌تری اعمال می‌شده و گاهی عمال سلطان به مردم ستم می‌کردند. یکی از کانونهای ظلم و ستمگری منطقه نفوذ سلاجقه کرمان است.»<sup>۱</sup> بقول نویسنده کتاب سلجوقیان و غزنویان در کرمان، در هر سال دعیت بی‌چاهه وام می‌کردند یا خان و مان می‌فروختند و تخم غله از طپس و دیگر جانب می‌خریدند و می‌کاشتند، و دیگری می‌دادند و دیگری می‌خوردند.<sup>۲</sup>

افضل‌الدین کرمانی از دوام جنگهای فتودالی در سرزمین کرمان و زیانهای فراوانی که از این رهگذر به مردم وارد آمده است شکایت می‌کند، و ضمن قصیده‌ای می‌گوید:

لشکر ضحاک تا در شهر کرمان خیمه زد  
چترافریدون عدل از خاک کرمان برگذشت  
از دوام بیم شد بام قصورش جای بوم  
تا همای عاقبت پرید و زین در درگذشت  
روز راحت را در این تاریخ شد، خوش گفته‌ایم  
بسی که غارت را به ما، هر روز و شب لشکرگذشت  
نویسنده عقدالمعلی، وضع اجتماعی مردم کرمان را در عهد سلاجقه چنین توصیف می‌کند:

۱. همان، ص ۱۶۲-۱۵۰ (به اختصار).

۲. محمدبن ابراهیم آسنی هروی، به کوشش دکتر باستانی پادیزی، ص ۵۷.

«در این بیست سال، روایح راحت به مشام رعیت نرسید... هر سالی محاصره و قحطی که در آن خلقی بسیار هلاک می‌شدند... در این مدت، به کرمان رسم تأدیب به‌چوب و حبس قلاع در باقی نهادند (یعنی فراموش شد) و زلت قدم را به اراقت دم مقابل داشتند و به کمتر جریمی مسلمانی را هلاک کردند... زمام امور به دست نااهلان می‌دادند... ترتیب اسباب جهانداری از دست ملوک بیرون شد، و هر ترکی قبایی نو می‌یافت تمنای اتابکی و خیال دادبگی می‌کرد و هر ترکی بقال بچه و قصاب بچه را و کیل خویش کرد و به دیوان پادشاه فرستاد... و از آن، و هن ملک وضع کار زیادت می‌شد... عرضه ولایت تنگتر می‌گشت. دست تعدی در رعیت دراز می‌کردند.»<sup>۱</sup>

پس از حمله مغول ظلم و بیعدالتی فزونی گرفت. «حتی در زمان اتابک ابوبکر زلکی (۷۱۰-۷۵۰)، که خطه فارس نسبتاً آباد بود، خراج اعم از «خمس» و «سود» «عشر» بنا بر مساحت و تقویم زمین و محصولات و درخت آن وضع می‌شد. با اینهمه چنین به نظر می‌رسید که عمال حکومت کوشیده‌اند تا بر وسعت زمینهای دیوانی بیفزایند، اگر چه بر روی هم منکر مالکیت خصوصی نبوده‌اند. وزیر ابوبکر زنگی یعنی عمادالدین میراثی ترتیب جدیدی مقرر کرد که معروف به قانون میراثی است و در نتیجه املاک (املاک نفیسه و ضیاع و عقار) اعیان و سادات و علما و قضات را در تصرف عمال دیوانی درآورد، وی قضات «شریعت» را مأمور کرد تا به قباله‌های املاک بنگرند و تنها مالکیت املاکی را تأیید کنند که پنجاه سال در تصرف صاحبانشان بوده و هر ملکی را که کمتر از ۱۰ سال در تصرف کسی بوده است به ضبط دیوان درآورند.»<sup>۲</sup>

در دوره‌های بحرانی و پر جنگ و جدال، کشاورزان با مصائب و مشکلات بیشتری روبرو بودند. در تاریخ سلاجقه کرمان، دوران حکومت بهرامشاه بدترین دوره‌هاست. «... در این بیست سال، به کرمان، روایح راحت به مشام رعیت نرسیده و هر سالی محاصره و قحطی بود که در آن خلقی بسیار هلاک می‌شدند. در کرمان سردی ظریف بود او را سیف‌العجیوش گفتندی، روزی گفت: در عهد ما هر خوشه گندم که می‌آید پرچی با خود می‌آورد.»<sup>۳</sup> به قول عقدالعلی، «در این ایام، دیگر تأدیب با چوب و حبس در قلاع کافی نبود بلکه «زلت قدم را به اراقت دم مقابل داشتند و به کمتر جریمی، مسلمانی را هلاک می‌کردند. زمام امور به دست نااهلان دادند... در این عهد هر کس که ناخدای ترستر ویرایذاء خلق دلیرتر، وزارت را معین می‌شود. مشاورت علما مهمل گذاشته... اهل بصیرت، دانستند که نبض این ملک ساقط است و نجم این دولت هابط (ص ۱۰۵)»<sup>۴</sup>

«در دوره قرون وسطی، مخصوصاً در جریان جنگهای سلاطین و فتودالها با یکدیگر، اکثر اوقات مال و جان کشاورزان در معرض خطر قرار می‌گرفت؛ چنانکه یک بار در عهد سلطان طغرل بن ارسلان، سپاهیان او در سزارع مردم «خوار» پراکنده و به خرابی و چرا مشغول شدند.

۱. افضل کرمانی، ص ۱۱، (به اختصار).

۲. میرزا حسن نسائی، فادسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۱، (به نقل از مالک وزادع «دیوان»، ص ۱۶۲ یا ۱۶۳).

۳. به نقل از: سلجوقیان و غزنویان در کرمان، ص ۲۰۳.

کشاورزان برای جلوگیری از این وضع دست توسل به دامان جلال خواری، که شاعر و واعظی محبوب و محلی بود، دراز کردند و از وی کمک خواستند، و سرانجام به حضور سلطان راه یافتند. جلال که شاعری خوش قریحه نیز بود فی البدیهه شعری سرود و از جمله خطاب به سلطان چنین گفت:

گرد ستور تو که چو سوزند و چون ساخ  
باران عدل بار که این خاک سالهاست  
بر خوشه‌ها و دانه دوغان نشسته است  
تا بر امید وعده باران نشسته است

سلطان را خوش آمد و دستور داد تا دست تعرض لشکریان از مزارع کوتاه شود. این داستان با اندک اختلافی در لباب‌الالباب، ج ۱، ص ۲۷۷ نیز آمده، ولی آنجا به جای طغرل سوم سلجوقی، سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاه را نام برده‌اند، و ظاهراً همین هم باید صحیح باشد...»

با اینکه طبق نظریات مذهبی و اخلاقی، کشاورزان و عامه مردم امانت خدا هستند، و سلاطین و خداوندان قدرت باید در حفظ حقوق آنها کوشا باشند، عملاً در تمام دوران بعد از اسلام، جز تنی چند از سلاطین و زورمندان، هیچ یک از مسئولین امور کماهو حقه، به رعایت حال این طبقه وسیع توجه و عنایت‌شایانی نکرده و همیشه مال و جان و حقوق انسانی آنان سورد تجاوز و دستبرد قرار گرفته است.

عقیده متفکرین و صاحب‌نظران نسبت به کشاورزان

در ترجمه تاریخ طبری در ذکر خطبه منوچهر، پس از مقدمه‌ای از خصال «کمال مطلوب» یک پادشاه سخن می‌گوید از جمله می‌نویسد: «یک پادشاه دادگستر واقعی باید نعمتهای جهانی را فقط برای خود نخواهد بلکه با حسن نیت و سعادت صدر همه افراد اجتماع را در خوشیها و خوراکیها و پوشاکها شریک و سهیم خود گرداند... باید هر چیزی که ملک را بود از نعمت و خواسته و فراخی، رعیت را همچنان بدهد... مگر آنچه که ملک را باشد خاص و رعیت را آن به کار نیاید... اما آن چیز که همه خلق را به کار آید نباید خاص خویش دارد و خلق را از آن باز دارد چنانکه گوید فلان طعام را مخورید تا من خورم... اگر کسی از رعیت پیش ملک تقلم کند ملک آن ستم از وی باز دارد، و اگر چیزی ستم باشد بقره بفرماید تا باز دهد. اگر آن عمل-دار، ندارد ملک از خاصه خود بدهد و آن عامل را ادب کند تا چنان نکند...»<sup>۲</sup> در جای دیگر

به کارداران و اولیای امور اندر زهای عالی و عمیق می‌دهد و می‌گوید «شما کار دارانید، برین رعیت داد کنید و ستم نکنید که این رعیت سبب خورش و طعام و شراب من است و شما هرگاه که داد کنید این رعیت جهان را آبادان دارند و خراج من زودتر حاصل شود و روزیها بیشتر به سپاه برسد، و هرگاه که بیداد و ستم کنید رعیت دست از آبادانی بردارد و جهان ویران شود و خراج من ناچیز می‌شود. زینهار این رعیت را نگاهدارید و هر آنجا که اندر جهان آبادانی باید کردن... نفقه از بیت‌المال زود بدهید و آبادانی کنید... اگر ندارند از بیت‌المال من ایشان را وام دهید تا آن آبادانی کرده شود. به وقت غله آن وام از غله ستانید و اگر آن وام یک سال نتواند داد به دو سال و سه سال بازستانید؛ هر سال چهار یکی یاسه یکی یانیمی، چندانکه برایشان پدید نیاید